



می شود و باتوجه به استعداد و ذوقی که در وجودش به ودیعت گذاشته شده، جلب و جذب هنر خوشنویسی می گردد. در این راه، دمی از تلاش و تجربه باز نمی ایستد، تا بدانجا که از پس گذشت ایامی نه چندان طولانی، خوش می درخشد و حضور خود را به عنوان خوشنویسی صاحب ذوق در خیل خوشنویسان تثبیت می کند. او هم اینک، باتوجه به کوتاهی ایام تجارب هنری اش، نامی آشنا و سزاوار تحسین برای دوستداران خط و خوشنویسی است.

فصلنامه هنر به بهانه و انگیزه چاپ کتابت هنرمندانه و پُر اعتبار دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، شاعر گرانقدر و والای گستره شعر فارسی با او دمی به همدمی و همدلی نشسته است. با امید به تعالی و تکامل هر چه بیشتر هنر و خلاقیت او در عرصه هنر خوشنویسی این دیار.

■ هنر به اعتقاد من امری صرفاً اکتسابی قلمداد نمی گردد؛ مهم آن جانمایه و جوهری است که در جان و دل و روح پاره ای از انسان ها، از بدو تولد تا آخرین روزهای زندگی، به ودیعت گذاشته می شود؛ به عبارت دیگر، مهم، حال هنری است. چه بسیار اتفاق افتاده است مردمی که بی وجود این حال، روسوی هنر می گذارند و بعد از عمری تجربه و الفت، سر آخر، سرخورده گوشه عزلت می گیرند.

من در قاعده، به دلیل آنکه از شش سالگی با مرگ پدر یتیم شدم و بار سختی های زندگی را ناخواسته بردوش کشیدم و به ناگزیر به راه تجربه فنونی مثل مکانیکی و برق کاری و حسابداری افتادم، اما سرانجام آن دستمایه و ذوق و شوق درون، مرا به سوی خط کشاند. چه بسیار هم سن و سالان من که از همان دوران مدرسه با امکانات بسیار تمرین هنر کردند، اما سرآخربه کار دیگری مشغول شدند و من که هرگز هیچ امکان تجربه هنر و آسودگی خیال نداشتم، به راه هنر افتادم! من اسم این ارتباط و یا به تعبیر مقبول ترش، انس و الفت

گفتگو با محمدعلی سبزه کار خوشنویس و  
خطاط صاحب ذوق

## بر آستان جانان گر سر توان نهادن...

محمدعلی سبزه کار در سال ۱۳۳۱ در خانواده ای که چندان آشنائی و الفتی با هنر ندارد، زاده می شود. دوران کودکی و نوجوانی را با همه فراز و نشیب ها و سختی های ناشی از سنگینی بار تأمین معاش زندگانی می گذرانند. پس آنگاه، در ایام جوانی، روسوی تهران می گذارد، نخست به دلیل جستجوی کار و پیشه ای مناسب به جبران ایام سرگردانی، اما چند زمانی نمی گذرد که دست پرکرامت و والای هنرمدد کارش

است. من در مکتب هنرمندان والای آستان قدس رضوی تربیت شدم. در وجب به وجب این خاک که پا گذاشتم، کلاس درس این استادان را گشوده دیدم.

تنها در خود آستان قدس رضوی، در هر سمت و صحن و ایوان آن، در هر کتیبه و خط و نقش به یادگار مانده بر تن ایوان‌ها و دیوارهایش، آدم جویای راز و رمز هنر، می‌تواند برای همیشه تجربه بیاندوزد و کسب فیض هنر کند. زادگاه من، مشهد مقدس، فرصت این دیدار و تجربه را به من بخشید؛ من در مسجد گوهرشاد با دیدارهای مکرر کتیبه‌پرارزش خط بایسنقر عاشق و شیفته خط شدم. مقام علی‌رضای عباسی را در آستان قدس رضوی دریافتم، محمدرضا امامی را و بسیاری از خوشویسان هنرمند و معتقد دیارم را.

■ یقیناً می‌توان از راه چشم به شرط آنکه خلوص و نیازی پشتوانه باشد، در محضر همیشه جاودانه هنرمندان والای درگذشته این خاک حضور یافت، شاگردی کرد و تجربه و ذوق‌ها آموخت. باور من این است که نه هنر مُردنی است و نه هنرمند؛ اصلاً هنرمند به شوق این جاودانگی است که تن به ریاضت و خلاقیت می‌سپارد. مثال می‌زنم: در یک دوران میرعمادی می‌آید، خط نستعلیق را به آبرو و اعتباری بس والا می‌رساند. میرعماد گرچه شهید می‌شود و جسمش فانی، اما نام او و هنر او به همه دوران می‌ماند و بعد از دو قرن، کم یا بیش، در شخصیت هنری انسان طالب و هنرمندی همانند میرزا کلهر آشکار می‌گردد. حال کلهر، تا چه اندازه موفق می‌شود، این مقوله دیگری است. نمی‌توانید بگوئید کلهر در خدمت وکلای میرعماد زنده به چنین تجربه‌ای دست یافته، اما می‌توانید ادعا کنید که هنر زنده و پویای میرعماد بوده است که به کلهر درس هنر آموخته است. پس نمی‌توان از تأثیرات بسیار پر بار این رابطه و حس به آسانی گذشت. چشم می‌بند و دل فرمان آموختن می‌دهد و بس.

من هرآنچه را که به سهم خویش آموخته‌ام مدیون



را هرگز تصادف و اتفاق نمی‌گذارم، بلکه برآن مقوله جوهر هنری و ودیعت پرارزش پامی فشارم.

■ عوامل خانوادگی، حتی زادگاه و شرایط فرهنگی و پیشه هنری شهر و دیار هنرمند تأثیری بسزا در رشد استعداد و شکوفائی جوهر هنری هنرمند دارد. بطور مثال، من اگر توشه ناچیزی از هنر اندوخته‌ام، مدیون خطه هنر پرور خراسان هستم. چشم من از کودکی آشنا به هزاران رمز و راز نهفته در یادگارهای هنری خراسان بوده



این رابطه‌ام؛ مدیون بارگاه مقدس امام هشتم امام رضا (ع) هستم که خیل عظیمی از هنرمندان دل‌سوخته خاکم را به ادای دین و خلاقیت واداشته است.

■ نخستین حضور من بر سر کلاس درس خوشنویسی با وارد شدن به انجمن خوشنویسان که کلاس درس محدودی در خیابان صفی‌علیشاه داشت آغاز شد؛ آنجا بود که افتخار شاگردی استاد حسین میرخانی نصیبم گردید. هیچ از یادم نمی‌رود، آن روزها، استاد حسین، ایام سخت و طاقت‌فرسای پیری و کهولت رامی‌گذراندند، سخت خسته و بیمار بودند. با این همه نفس گرم استاد یاری‌رسان من شد. حال و هوای غریبی داشت کلاس این هنرمند سال‌بدیده و ارسته! استاد بیش از آنکه مرا به قواعد خط آشنا کند، به طریقت والای هنر آشنا کرد؛ به شناخت ارزش‌های معنوی هنر و درک مقام هنرمند بودن و هنرمند ماندن. روزهای آخرین کلاس درس استاد، روزهای همدلی و انس با استاد بود، تا درک تجربه‌های هنری استاد. دیگر سرمشق‌های ایشان، آن فاصله‌ها و اندازه‌های لازم را نداشت؛ عشق به خوشنویسی تنها استاد را به کلاس درس می‌کشاند، تا ادای وظیفه معلمی و استادی.

اما من، در این میان، بخت و شانس دیگری را در مقایسه با یاران هم‌کلاسم داشتم: استاد را به اتفاق برادر ارجمند بزرگوارشان استاد حسن و هم‌چنین استاد خروش، من با وسیله نقلیه شخصی به مقصدهایشان می‌رساندم. میان راه، اغلب از موضوعات مختلف سخن به میان می‌آمد. من کسب فیض و بهره فراوانی از محضر حضرات اساتید می‌بردم، در واقع باید بگویم کلاس درس پرثمری را می‌دیدم.

تا سرانجام، حال استاد حسین روزی سرکلاس به وخامت گرائید؛ یعنی چشمشان خونریزی داد. از همان سرکلاس ایشان را مستقیماً به بیمارستان بردند. من شاید تنها شاگرد ایشان بودم که سرمشق آخرین را برای من نوشتند. چون بعد از رفتن به بیمارستان دیگر هرگز به

کلاس بازنگشتند، تا مدتی بعد که دارفانی را وداع گفتند.

بله، بسیار قابل پیش‌بینی بود: با مرگ استاد حسین میرخانی، کلاس از شور و شوق خالی شد، شاگردان پراکنده شدند، حتی استاد حسن هم دیگر میل و رغبتی به آمدن سرکلاس نشان ندادند؛ چرا که دل افسرده شده بودند.

بار دیگر روزگار سرگردانی به سراغم آمد، اما این سرگردانی و پریشانی مدت زمانی طول نکشید تا که خدمت استاد امیرخانی رسیدم. ایشان مرا به کلاس خود راه دادند. بی‌پرده بگویم که آشنائی با ایشان یک اتفاق سرنوشت‌ساز در زندگی هنری من به حساب می‌آید. در واقع، من هرآنچه را که آموختم، از محضر پُرهنرو فضل ایشان بوده و بس...

■ من در مقایسه میان شور و حال هنرمند خوشنویس معاصر با خوشنویسان گذشته این خاک، یک تفاوت عمده و به عبارت دیگر، یک فاصله عمیق را یافته و درک کرده‌ام: این تفاوت و فاصله در سنجش استعدادها و ذوق‌ها نیست؛ چرا که ذوق و استعداد، امری فطری و خدادادی است؛ مهم در این سنجش، پراکنده شدن جمع و محفلی است که در گذشته سبب ساز بروز استعدادها و رونق کار هنر این دیار گشته و امروزه دلیل شرایط زمانه از آن خبری نیست، در گذشته، یک خوشنویس مراحل و طریق در کار کتابت را می‌پیموده است، کنار دست استادان با تجربه شاگردی می‌کرده است، قلم تراش‌سازی را یاد می‌گرفته است، کاغذسازی را، حتی تذهیب و تشعیر را. اما امروز، به اعتقاد من، خوشنویس، یک هنرمند غریب است؛ غریبه با این هنرها و فنونی که لاجرم باعث تجلی و تعالی هنرش می‌شده است؛ یعنی یک خط خوب، یک تذهیب خوبی می‌خواهد؛ یک تشعیر مناسب، یک کاغذ مرغوب و...

اما شما در عمل می‌بینید و به دلیل عدم رابطه‌ها و

همدلی ها، همیشه یک جای کار لنگ می ماند. همین است که مشکل بتوان به آن میزان رسید.

■ هنر سنتی ایران، حکم حلقه های زنجیری را دارد که در صورت جدا شدن هر حلقه ای زنجیر پاره می شود، به گمان من، اگر قابلیت و ارزش هنرهای سنتی کمی رنگ روی باخته است، ناشی از غبار گرفتن پاره ای از رشته های هنر سنتی ماست. این مهم، تا بدانجا سرنوشت ساز است که می توان ادعا کرد حتی با فراموشی ارزش کار مرکب سازان ماهر و توانمند، به خط یک لطمه جدی وارد شد، قلم تراشان باتجربه که کارشان را رها کردند و یا مردند، خط لطمه دید، اینها هر چند به ظاهر چندان نمی تواند جدی و کارساز باشد، اما در عمل، همان داستان پاره شدن حلقه های زنجیر را تداعی می کند. حال، دیگر سایر رابطه ها همانند رابطه تذهیب و تشعیر و کاغذسازی و صحافی و... که حرفی و سخنی کارسازتر را طلب می کند.

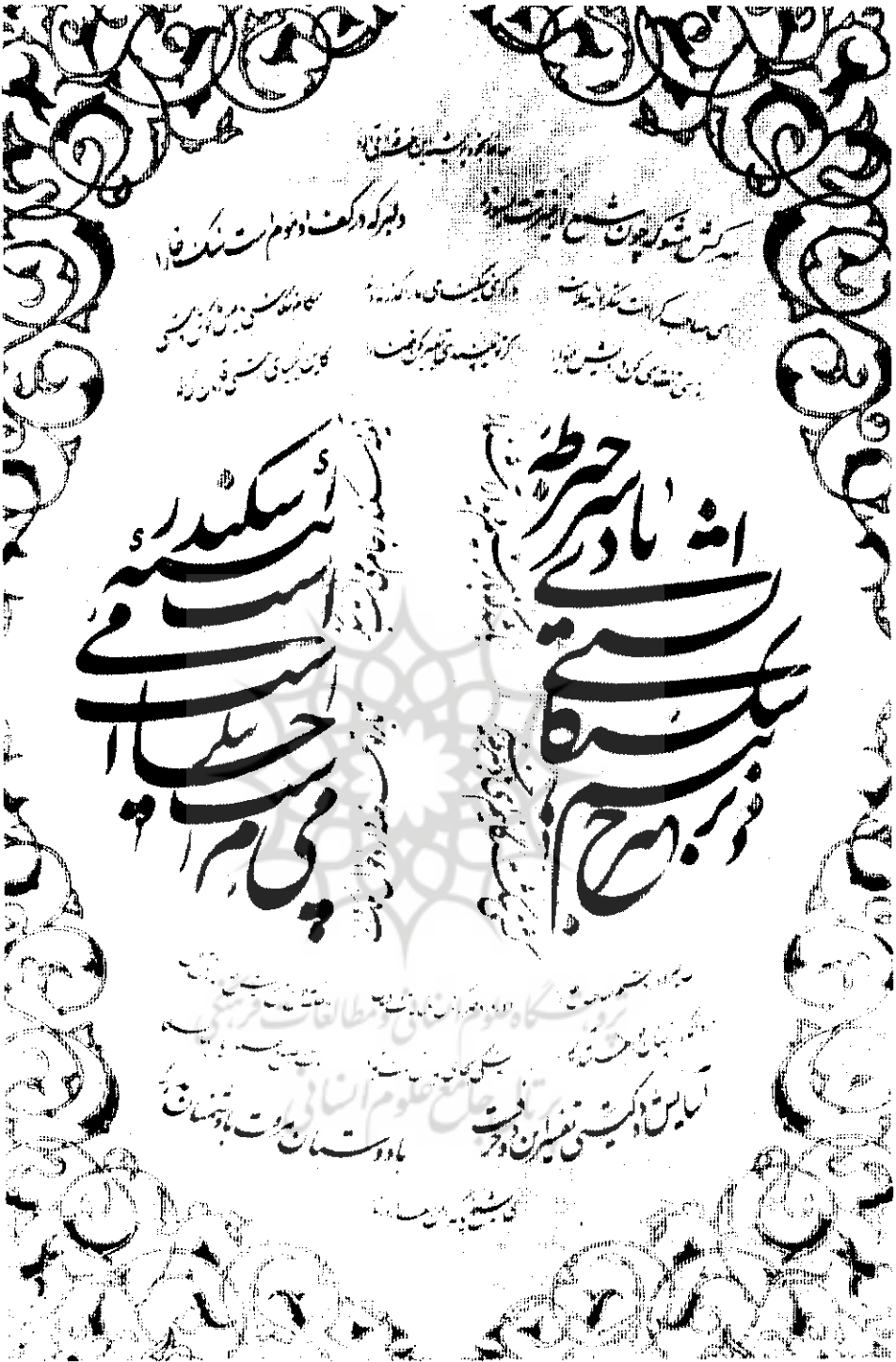
درست است که امروز تکنیک چاپ و سایر امکانات، به ظاهر تسهیلاتی چشمگیر را ایجاد کرده، اما چه کسی است که انکار کند یک هنرمند عاشق و دل سوخته گاه آرزو می کند تنها صفحه ای به همه عمر می نوشت. آن صفحه واقعاً کاری ماندگار می ماند تا کتابهایی و صفحه های نه چندان دلخواه او و آیندگان.

■ به عنوان یک مربی خوشنویسی در انجمن خوشنویسان ایران، می توانم ادعا کنم امروز استقبال از هنر خوشنویسی و تمایل به یادگیری خوشنویسی در تاریخ خوشنویسی بی سابقه بوده است، اگر حمل بر موردی نشود، انجمن هم در حد امکاناتش واقعاً از هیچگونه کمک و یاری دریغ نمی کند. اما با تمام این احوال، نتایج این همه کشش ها و تلاش ها در کار خط چندان راضی کننده نیست. گرفتاری عمده هم بر اساس ضعف یادگیری اصول خوشنویسی است؛ یعنی باز هم تأکید می کنم بر همان مقوله طمی طریق در کار خوشنویسی. هنرآموزان، اغلب، انجمن را با یک مدرسه

و دانشکده اشتباه می گیرند. اینجا هم بعد از مدتی و سوسه، طی دوره های مختلف، خط بطلانی می کشد بر آن جانمایه اصلی در کار هنر که اسمش عاشقی و دلسوختگی و طلب است؛ البته، این مهم را من به صورت عام مطرح نمی کنم. چون بهرحال، در این میان، طالب واقعی هم وجود دارد. اما، باید برای این نقیصه روزگاری راه حلی پیدا کرد. حیف است جوهر خط و خوشنویسی فراموش شود. یادمان باشد که خوشنویسی همانند میرزا غلامرضا اصفهانی که می آید در گستره خط حتی نواقص جزئی قلم میرعماد را هم برطرف می کنند، نه دوره ممتاز را دیده و نه دوره عالی را تمام کرده! آن دوره های درونی را که میرزا غلامرضا را، میرزا غلامرضای اصفهانی در کار خوشنویسی تحویل می دهد، باید شناخت و لاغیر.

کار کتابت با قلم ریز به سلیقه و اعتقاد من هم حوصله می خواهد و هم قابلیت لازم، در مقایسه با گذشتگان و اسلاف خوشنویس این دیار ما چندان گامی موثر و پُربار برنداشته ایم. از سلطه چاپ که بگذریم، در این رشته از هنر خوشنویسی، سوی معدود نمونه های ارزشمند، متأسفانه خوشنویسی معاصر موفق به تربیت نخبگانی در این راه نگردیده است.

از یاد نبریم که در این رابطه هم سوی عدم تخصص و تمایل جماعت اهل خوشنویسی، نبود سفارش دهنده و طالب هم نقش موثری داشته و دارد؛ یک خوشنویس که قرار است به سالی و سالهایی گوشه گیری اختیار کند و با آسودگی کار کتابت، کتابی، دیوانی را دنبال کند، لابد باید از یک رفاه مالی و حمایت عاطفی برخوردار باشد تا کارش دلخواه و ماندنی شود. اما در عمل می بینید این امکان اغلب میسر نیست و این فرصت و آسودگی بیشتر یک خیال و رویا است؛ همین است آنهایی هم که در این زمینه صاحب ذوق و مهارت و قلمی هستند، ناگزیر، از چنین تجربه ای محروم می مانند.



ماهور پندار شادمانی

کیش شو که چون شمع آید ز شعله زود  
دلبر که در کف او نوم است نازک فاد

هر صبا که آید کلاهش  
و آنگاه بگفتی ما که زود

زین شادی کن پیش از آن  
که زین بندگی تو بر آید

سکندر  
پی بر

اشاد و بر حظه  
سکندر پی بر

بیا که زین شادی کن پیش از آن  
که زین بندگی تو بر آید

بیا که زین شادی کن پیش از آن  
که زین بندگی تو بر آید

بیا که زین شادی کن پیش از آن  
که زین بندگی تو بر آید

■ در ارتباط با کتابت اشعار خواجه بزرگوار شیراز  
من نخست روی رابطه درونی خودم با حافظ تأکید  
می‌کنم؛ ارتباطی که البته دلیل فضل و دانش و آگاهی  
من نسبت به مقام حافظ و درک اندیشه‌های او نمی‌شود،  
بلکه یک ارتباط پنهانی و شاید هم خام، اما صادق  
است. خود اینکه خوشنویس ناقابلی مثل من، فرصت و  
لیاقت این را داشته باشد که ذوق ناچیز خود را در  
کتابت دیوان خواجه به آزمون بگذارد، آسمش یک  
سعادت و توفیق واقعی است. حال، چگونه موفق به ادای  
دین شده‌ام، آنهم در مقابل کتابت والای بزرگوارانی مثل  
استاد امیرخانی و یا خروش و...، این بحث و مقوله‌ای  
است جدا.

لطف کتابت دیوان حافظ برای من، فرصت  
ارزشمند غور و تفحص در اشعار خواجه بود، تا آنجا که  
گاه دقت مرا در امر خوشنویسی تحت الشعاع قرار  
می‌داد؛ می‌دیدم صفحه یا صفحاتی را نوشته‌ام، اما  
خودم از چرخش قلم غافل بوده‌ام، این رابطه را باید  
خیلی جدی‌تر از آنچه می‌بایست قلمداد کرد. همین  
رابطه است که به گمان من، یاری رسان قلم خطاط  
می‌شود؛ او را به وجد و ذوق و شور می‌کشاند، حاصل  
کار را لااقل برای خودش دلخواه و پرثمر می‌سازد.

■ درست است که در طول چند سال اخیر، اغلب  
خوشنویسان، روی دیوان حافظ شیراز کار کتابت  
کرده‌اند، اما به نظر من، این آزمون ذوق و سلیقه چندان  
مکرر و تقلیدی نبوده است. حافظ دارای آنچنان مقام و  
مرتبه‌ای در شعر این سرزمین و شاید به جرأت شعرو  
ادبیات جهان است، که اگر تمام خوشنویسان ما،  
هر کدام به سهم خویش، در کتابت دیوان او ادای دین  
کنند، باز هم در راه آزادت به این شاعر بزرگ گامی موثر  
برداشته نشده است.

اما اینکه چرا تنها حافظ، و دیگر شاعران و  
نویسندگان نه، این مهم برمی‌گردد به استقبال و شیفتگی  
مردم به خواجه حافظ واضح‌تر بگویم: ناشر یا ناشرین

برای سرمایه‌گذاری خود ترجیح می‌دهند کتابت دیوان یا  
کتابی را به خوشنویسی سفارش دهند که طالب و راغب  
زیاد داشته باشد، و به همین دلیل هم روسوی دیوان  
حافظ می‌آورند.

با این همه، من هم با شما هم عقیده هستم که باید  
این تلاش درباره یادگارهای ارزشمند سایر گویندگان و  
دانشوران این سرزمین بعمل آید؛ چرا که خط و  
خوشنویسی را تنها نباید وسیله ذوق‌آزمایی قرار داد، بل  
این هنر، همچنانکه در طول تاریخ یاری رسان بسیاری  
هنرها و مهم‌تر، مروج ارزش‌های فرهنگ و اندیشه  
سرزمین ما بوده است، این مقام و مرتبه را امروز هم باید  
از آن خود داشته باشد.

■ اینکه بگویم در تدارک انجام چه فعالیتی در زمینه  
خط و خوشنویسی هستیم، حرف و پاسخ قانع‌کننده‌ای  
ندارم. خوب بود می‌پرسیدید در آرزوی انجام چه ادای  
دینی هستی؛ چرا که نه تنها من، بلکه سایر هنرمندان در  
محدوده ذوق و هنرشان، ناگزیر در انتظار ایجاد امکانات  
بسر می‌برند. دلیل آن هم روشن است: هنرمند نیازمند  
پشتیبانی است. خود من، اگر سفارش‌دهنده‌ای سراغم  
را نمی‌گرفت و کار کتابت دیوان حافظ را سفارش  
نمی‌داد، شاید هرگز موفق به ادای دین در این راه  
نمی‌گردیدم. با تمام این احوال، این روزها در تدارک  
کتابت منتخب اشعار شعرای قرن سوم تا دوازدهم ایران  
هستم، تا مگر به صورت جنگ یا مجموعه‌ای پُرباره  
دوستداران ادب فارسی هدیه کنم. هدف من از اجرای  
این طرح، بیشتر ادای دین به شاعران گمنام و آشنای  
ایرانی است؛ ادای دینی به ارزش‌های کلام موزون آنان  
که گاه چه بسا از خاطره‌ها و یادها رفته است. این مورد،  
گمانم برمی‌گردد به پاسخ قانع‌کننده سؤال قبل که چرا  
تنها حافظ، و دیگر شاعران نه؟

■ بی‌تردید، هدف اصلی در انتشار مجموعه خطوط  
اساتید والای هنر خوشنویسی تحت عنوان «سلسله قلم»  
ناشی از نیاز آشنا کردن مردم به ارزش‌های از دیده و یاد

مردم را با خود می‌آورد	مردم را با خود می‌آورد
کوهش بر سرش بود مثل کوه	کوهش بر سرش بود مثل کوه
کوهش بر سرش بود مثل کوه	کوهش بر سرش بود مثل کوه
بوده است در خواب گریه	بوده است در خواب گریه
بوده است در خواب گریه	بوده است در خواب گریه

که چو کوهش بر سرش بود

کوهش بر سرش بود مثل کوه

کوهش بر سرش بود  
کوهش بر سرش بود  
کوهش بر سرش بود

کوهش بر سرش بود  
کوهش بر سرش بود



رفته خط خوش فارسی بود. درست است که این آثار از زیبایی چشمگیر و ارزش‌های والائی در زمینه خط برخوردار هستند، اما صادقانه تلاش من در این راه بیشتر انجام کاری فرهنگی بود. خیلی‌ها امکان دارد نام میرزا شنیده و آثارش را دوست داشته باشند، اما در مقابل، بسیاری هم لابد امثال میرعلی هروی، میرزا غلام‌رضای اصفهانی، میرحسین خوشنویس‌باشی (میرحسین ترک) را نشناخته و یا لاقبل از نمونه‌های آثار آنان بی اطلاع باشند؛ همین بود که در این راه گام نخستین را با چاپ نمونه‌هایی از آثار کلک با ارزش این خوشنویسان برداشتم. نادیده نمی‌گیرم که انجمن خوشنویسان سالهاست چنین خدمت فرهنگی ارزنده‌ای را دنبال نموده، اما من هم به یاری دوست عزیزم آقای سیدعبداله موسوی دیزکوهی توانستم به سهم خویش قدمی ناچیز را هم از آن خود سازیم.

من امیدوارم روزگاری امکاناتی مهیا گردد و ما سراغ گمنامان واقعی خط فارسی برویم؛ نه نام گمنام، بلکه خط و خطوط گمنام خوشنویسان با استعداد دیارمان. شما هنوز هم در هر خانه‌ای دست‌خط‌هایی پیدا می‌کنید، پشت جلد قرآن مجید، حاشیه دیوان‌ها، یا کتابهای خطی کهنه و قدیمی که دارای رقم نیستند اما سرشار از زیبایی و هنرنده کاش می‌شد روزگاری به این استعدادها نظر افکند و میزان اعتبار خوشنویسی را در گستره هنر و فرهنگ ایران سنجید و آشکار کرد.

حرف آخر اینکه با تأسف، در سرزمین ما، با دارا بودن چنین پشتوانه‌های غنی و ارزشمند در رشته‌های گوناگون هنر، به دلیل فقر پژوهش و تحقیق، هنوز چه بسیار ارزش‌ها که ناشناخته است و چه فزون‌نامها و یادها که گمنام و غبار گرفته مانده. کاش روزگاری محققان و پژوهشگران همتی می‌کردند و قبل از آنکه نسل امروز رابطه‌اش کاملاً با ارزش‌های والای هنر و فرهنگ دیرپای ایران قطع گردد، با مدد از تحقیقات ارزنده‌شان در شناسائی هنر و فرهنگ، دست به آشتی و

آشنائی نسل حاضر با این ارزش‌ها می‌زدند. یادمان باشد با دست روی دست گذاشتن و در انتظار تحقیقات محققین فرهنگی نشستن جز از خود بیگانگی فرهنگی و هنری و سرانجام تقلید مبانی فرهنگ و هنر بیگانه برایمان حاصل نخواهد داشت.

■ عریضم را با این مطلب به پایان می‌رسانم که بنظر حقیر اصولاً پیدایش خط یک پدیده و خواست طبیعی اجتماع است که پیرو شرایط خاص زمان و مکان اختراع یا ابداع می‌شده‌اند. خط نستعلیق هم بهمین دلیل و بنا به این انگیزه که وسیله‌ای است لازم برای برقراری ارتباط سریعتر با آحاد مردم، اختراع شده اما درک اینکه چرا خط زیبای نستعلیق اینهمه استحکام و ظرافت و اصول ناپیدا را یکجا در خود گرد آورده مبحثی است جدا.

اساتید بزرگ خوشنویس با پیروی از احساس بسیار قوی زیبایی‌شناسی خود بخلق آثار خود میپرداخته‌اند، اما توجه به این معنا به هنرجوی امروز چیزی نمی‌آموزد و اگر بخواهد صاحب تشخیص لازم بشود، لازم است که سالها ممارست داشته باشد که در نهایت هم تضمین برای یافتن رموز این هنر وجود ندارد و بنده هم ادعای یافتن آنها را ندارم. اگر قدری توجه داشته باشیم متوجه می‌شویم که آشنا شدن هنرآموزان عزیز با این خصیصه «حسی بودن و حسی نوشتن خط» کار را برایشان مشکل‌تر می‌کند.

حقیر از ابتدای مرحله تعلیم و پیرو این نظریه که نمی‌شود خطی با این صلابت و استحکام وجود داشته باشد و درعین دارا بودن این همه زیبایی فاقد اصل یا اصولی مستحکم باشد همیشه دچار کنکاشی درونی بودم و در طول سالیانتمادی مراحل آموزشی، پیوسته جستجوگر روابط حاکم به کلمات و حروف خط نستعلیق بوده‌ام در اولین مرحله زاویه ۴۵٪ را بدلیل برقرار بودن قاعده ۶ دانگ بودن قلم انتخاب و کلماتی را روی محور رسم شده در زاویه ۴۵٪ که بعداً به زاویه ۶ تغییر

## بنام حضرت امام رضا علیه السلام حافظ در بیان کن

در مرتبه اول خود حافظ شیرازی شاعر صاحب دیوان شعر به ستم پادشاه که نام او حسن الدین محمد بختیار خلیف او حافظ است که از خوش صوتی او در قرانت قرآن میزد قیاس شده بود. حوادث نامکالی او چنان نیش فرازی برده است که وقایع نگاران را منتون کینت و حکومتم قتل آید سازد.

دیوان شعر او سنج خوشی و حمده و پرستیزان در تخریق و تحریر زبده احوال او محسوب شود. علاوه بر آن در کتابهای تاریخ مذکوره و خلاق بود به صدای نغمه و جسم پانزدهم صبری موضوعات بگیری بهم به نام او نقل شده که ایضا با میند جانان و پناه مخالفتی نذر و درین فلسفه نیستون آسار افکار کرد. حال اگر از کشش این دینتار در به وثوق طایفی خبر رسد که از روی شمره استخراج میشود. باید آسار را بصورت موضوعات شبی در ترجمه حواش نقل نمود.

باید بین موضوعات و جسم نو که شعر شیراز بعد از بختیار منقول به ایران قبله بوده است غنای حکومتهای اهل استبداد بدان نادر جمعی از نمایندگان اخبار این آئینه بر گشت آری نماند و پناه نگاه کسانی قرار گرفت بود که از نمانده اشتر حسنه انسان که گمانت بر کار پس نماند آورد و چون تا در تخریق تا در طایفه اهلان بهمانند. سطله در اصل نسبت و جانان انبوه ال شعر که در طول حیات حافظ تالیفات با فارسین که مان بر دوستانان حکومت میکردند و آنها از آهر مرده و صد و بیستم زعفرانین بر آید بود و در این مضمون آینه یکینکه که تصرف منقول در وضع حکومت او او در این بخش آگشته. به تقویت نمودن ناصر صاحب دستبندی آینه بر جان مال مردم اهل حکومت کرد. وضع دریافت احوال اهل ذی ظواهر این نماند. از طرف حکومت بیانی بر تقسیم خاکس یکت و مضمونهای از وی کار آورد و بود که آینه این گروه است و انجومی بر وی تیار بود به نماندن حکومت است

نام پیدا کرد که عرض خواهیم نمود چرا؟ نوشتیم که بعنوان نمونه بعضی از حروف را می نویسم.

نام گذاری نمودم و توضیح لازم اینست که موارد ۱ و ۲ فقط برای قلم گذاری حرکات است و مورد ۳ برای تعیین سوی حرکت کلمات است.

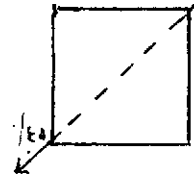
موارد مورد بحث عبارتند از:

۱- کلیه حرکاتی که با تمام قوت قلم نوشته میشوند در زاویه ۲ عمودی قلم گذاری میشوند.

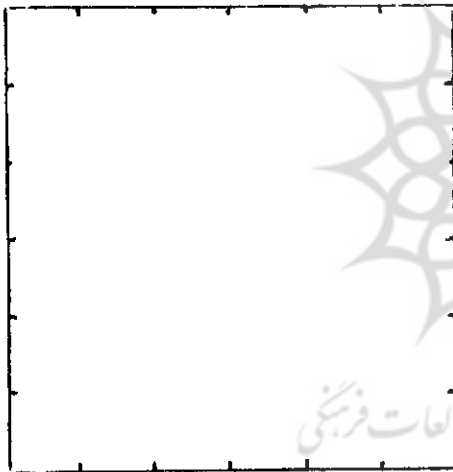
۲- کلیه کشیده ها و نیم قلم ها در روی زاویه ۶ قلم گذاری میشوند.

۳- محور اصلی حرکات روی زاویه ۲ افقی است.

باتوجه به عرایض بالا حتماً سؤال خواهد شد که ۸ ضلعی توضیح داده شده از چه راهی بدست آمده؟

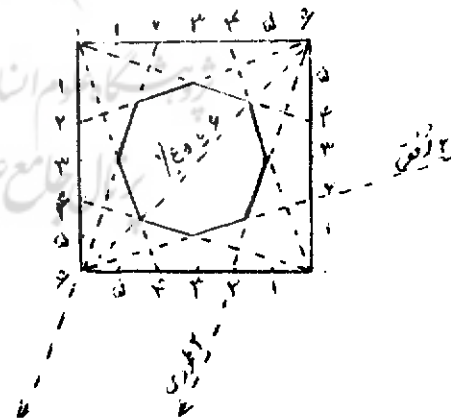


پس از مرور بیشتر روی این زاویه و آگاهی از اینکه این زاویه در تمام کلمات و حروف حضور ندارد و تنها بعضی از کلمات و حروف روی آن قابل تطبیق بود ناگزیر به جستجوی خود برای پیدا کردن زوایائی که بتوان تعداد بیشتری از حروف خط نستعلیق را بر روی آن نوشت ادامه دادم و نهایتاً به یک ۸ ضلعی رسیدم که دارای مختصات مقابل بود.



برای روشنتر شدن وضعیت ترسیم آن توجه شما را به موارد زیر جلب می کنم: اول مرتعی رسم می کنیم که اضلاع چهارگانه آن به ۶ قسمت مساوی تقسیم شده باشد.

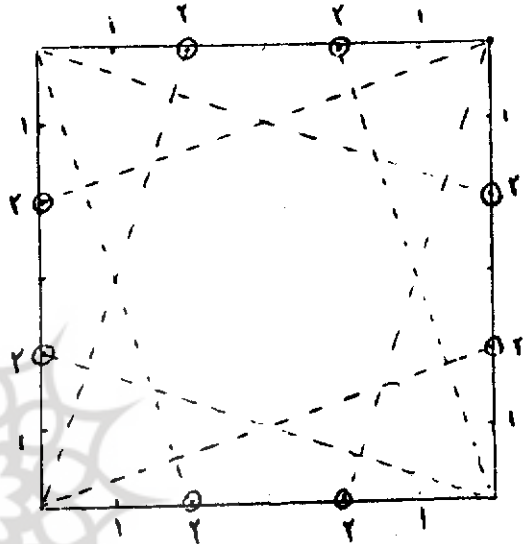
با رسم این شکل و تشخیص قسمتهای مساوی روی اضلاع چهارگانه آن حالا بایست جهات حرکت خط نستعلیق را روی این تقسیم بندیها پیدا می کردم که این قسمت از کار زمان زیادی می طلبید و هر روز روی



و برای تفهیم انطباق آن با حرکات خط نستعلیق ۳ مورد مشخص را بعنوان دستورالعمل استفاده آن

زاویه تازه‌ای اقدام بمطالعه می نمودم و پس از مرور زیاد روی یکایک زوایای بدست آمده به تقسیم بندی جدیدی رسیدم که به صورت زیر بود:

ابتدا قسمتهای دوم از این تقسیم بندیها را در هر جهت جدا کرده و از آن نقطه یک پاره خط به زاویه مقابل رسم نمودم که شکل زیر بدست آمد:



و پس از پیدا شدن ۸ ضلعی بدست آمده از رسم پاره خط نقاط ۲ به زوایای مقابلشان لازم است موارد زیر را برای توضیح بیشتر بنظر علاقمندان برسانم:

و ظاهراً می توان کلمات و حروف زیادی را با توجه به قاعده تشریف که در کلیت خط نستعلیق حاکم است، روی این ۸ ضلعی نوشت که از حوصله این بحث خارج است.

امیدوارم این موارد جزئی که بنظر حقیر رسیده و در حال حاضر مبنای عمل این حقیر بخط نوشتن است مورد توجه دوستانان هنر خوشنویسی و هنرمندان این رشته هنری واقع شده و راهنماهایی تکمیلی خود را از این حقیر دریغ نورزند. انشاء الله...

